

ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی

دکتر عبدالرحیم عناقه*

چکیده:

ولایت، یکی از مسائل مهم در عرفان است که بسیاری از عارفان بزرگ، پیرامون آن بحث کرده اند. این مبحث فروعاتی پیدا می کند، از قبیل تعریف ولایت، اقسام ولایت. ضرورت ولی در جهان هستی و ختم و ولایت هر چند عرفا درباره اکثر این مسائل اتفاق نظر دارند، ولی در مورد ختم ولایت اختلاف نظر مشاهده می شود.

سید حیدر آملی، از عارفان بزرگ قرن هشتم است که با برقراری ارتباط بین تصوف و تشیع، به عنوان عارف بزرگ شیعه، با دقت این مسأله را بررسی کرده و برخلاف دیگران که کوشیده اند سخنان عارف نامی، شیخ اکبر را توجیه کنند، به صراحت با او به مخالفت برخاسته و با توجه به دلایل عقلی و نقلی و کشفی، نظر وی را مبنی بر خلافت حضرت عیسی (ع) به عنوان خاتم ولایت مطلقه رد می کند و ختم ولایت مطلقه را مخصوص حضرت علی (ع) و خاتمیت ولایت مقیده را ویژه حضرت مهدی می داند. این تحقیق که به روش اسنادی انجام گرفته، کوششی است برای تبیین نظرات این دو شخصیت بزرگ در این زمینه.

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان dranaghe@yahoo.com

واژه‌های کلیدی:

توحید، ولایت، ولایت مطلقه، ولایت مقیده، ختم ولایت

مقدمه:

توحید و ولایت در واقع یک حقیقت اند، که مهمترین مسأله عرفان به شمار می‌رود و عرفان، به مفهوم شناخت خداوند و عبادت عاشقانه وی، پیش از هر آیینی دیگر، با مذهب تشیع سازگار است؛ چنان که اول عارف جهان تشیع، امام علی (ع) فرمود: «خداوندا، من نه از ترس دوزخ و نه به طمع بهشت عبادتت می‌کنم، بلکه تو را شایسته عبادت دیدم و تو را پرستیدم».

موحد حقیقی همان است که در ذات خدا فانی و به بقای او باقی شود و چنین فردی ولی نام دارد و همان طور که هر چیزی آغاز و پایانی دارد، ولایت نیز آغاز و پایانی دارد و پایان ولایت در وجود ولی خاتم تحقق می‌پذیرد که او را خاتم الاولیاء می‌نامند. ابن عربی - که به پدر عرفان اسلامی شهرت دارد - نظریاتی در این زمینه بیان داشته که بیشتر عارفان پس از وی نظریات او را پذیرفته و به شرح و تفسیر آثار وی و توجیه سخنان او در زمینه ولایت پرداخته اند و کمتر کسی آرای وی را رد کرده است، اما در این میان، سید حیدر آملی که یکی از بزرگترین عارفان شیعه است، ضمن بیان مقام والای ابن عربی، با نقد دقیق نظریه وی در بیان مسأله ختم ولایت، نظریات او را رد کرده است. در این مقاله سعی شده تفاوت دیدگاه این دو شخصیت بزرگ عرفانی بررسی گردد.

ولایت:

ولایت مانند سایر حقایق کلیه الهیه، یک حقیقت کلی الهی است و در همه اشیا - اعم از واجب و ممکن - ساری و جاری است. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که ولایت، همراه وجود و در مدار او به چرخش است، و آن گونه که وجود دارای درجات متفاوت کمال و نقص و شدت و ضعف است، ولایت نیز بر درجات و افراد گوناگون به نحو تشکیک

و تفاوت حمل می شود. (قشمه‌ای، ۱۳۳۶: ۲۴۸).

واژه ولایت از ولی به معنای قرب و نزدیکی گرفته شده که عبارت است از: ولایة [وای] (ع مص) ولایة: دوست داشتن، دوست شدن، یاری دادن، دست یافتن بر چیزی و تصرف کردن در آن، مالک امر شدن و تصرف کردن، پادشاهی راندن، تسلط پیدا کردن. دوستی: «ولایة علی بن ابی طالب حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی» (حدیث). دست: القوم علی ولایة واحدة؛ ای ید؛ یعنی مجتمع‌اند. شهرهایی که یک والی بر آنها حکومت می کند و مسلط آنهاست: ولایات. (دهخدا، ۱۳۳۶: ۲۴۸).

راغب در خصوص کلمه ولایت از نظر موارد استعمال می گوید: «ولایت (به کسر واو) به معنی نصرت است و اما ولایت (به فتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است و گفته شده است که معنی هردو یکی است و حقیقت آن، همان تصدی و صاحب اختیاری است.» (الراغب الاصفهانی، ۱۳۹۲: ۵۷۰).

کمال حقیقی انسان در سایه پذیرش ولایت الهی امکان پذیر است؛ یعنی انسان در ذات خدا فانی و در بقای او باقی شود. چنین کسی لایق ولی الله می گردد (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۳).

اسم ولی باطن اسم الله است. چون ولایت از الهیت نهانتر است، الهیت نیز باطن حقیقت محمدیه است. پس ولایت باطن حقیقت محمدیه است و حقیقت محمدیه ظاهر ولایت و الهیت و صورت آن دو است و ظاهر عین باطن و باطن عین ظاهر است و تفاوت آن دو در تمایز عقلی است، ولی در وجود یگانه اند.

در اصطلاح صوفیه، ولی کسی است که به موجب «هو بتولی الصالحین» حضرت حق متولی و متعهد و حافظ وی گشته و از عصیان و مخالفت او را محفوظ دارد تا به نهایت کمال، که مرتبه فنا جهت عبدانی و بقا جهت ربّانی است، وصول یابد.

ولایت حفظ و مراقبت حق را گویند که بنده را از هرچه منافی قرب است، نگاه دارد (انما ولیکم الله و رسوله... ۵۵/۵) و عبارت است از قیام عبد برای خدا و تخلّق به

اخلاق او و متصف به اوصاف حق تعالی بودن. قرب نوافل و قرب فرایض و آیات و احادیث مربوط، مؤید سیر ولایی بنده به سوی خداست.

اولیاء در خلق به وسیله حق تصرف می کنند به نفس خودشان و آن به خاطر این است که فنای در حق شدند و به وسیله حق باقی ماندند و این فنای در عرفان است، نه فنا در اعیان (یشربوی، ۱۳۸۴: ۳۸۹).

ولایت آن است که انسان به جایی برسد که عالم و آدم را تحت تدبیر خدای سبحان ببیند و لاغیر. انسانی که از خود فانی است، تحت ولایت خداست. انسانی که از خود استقلال و اختیار و اراده نشان می دهد، هرگز تحت ولایت خدا نخواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۴).

مقام نبوت و همچنین رسالت از مواهب خاصه است که: «الله أعلم حیث یجعل رسالت»، اما راه تهذیب نفس که انسان را زیر پوشش ولایت حق ببرد و موجب شود مستقیماً از سرپرستی خدای سبحان مدد بگیرد، به روی همگان باز است و هیچ نعمتی بهتر از این نیست که انسان در تحت ولایت و سرپرستی خدای سبحان باشد (همان: ۵).

ابن عربی مانند عارفان دیگر معتقد است: همچنان که خدا انبیا و رسل را تعلیم می دهد و علم آنها بلاواسطه از خداست، اولیای خدا و به تعبیر ابن عربی «اهل الله»؛ یعنی عارفان نیز علم خود را مستقیماً از خدا می گیرند و به اصطلاح شاگردان بدون واسطه او هستند.

انواع ولایت:

ابن عربی به دو نوع ولایت قائل است:

ولایت عامه؛ که همه مؤمنان از آن برخوردارند، زیرا همه آنان از برکت ایمانشان به حق تعالی نزدیکند و او یار و یاور و مدبّر و متولی امور ایشان است.

ولایت خاصه؛ که مخصوص واصلان ارباب سیر و سلوک است و عبارت است از فنای عبد در حق و قیام عبد باحق؛ یعنی عبد در این مقام از خود رها شده، در حق فانی

گشته و با بقای او باقی مانده است (ابن عربی، ۲۵۶).

ولایت عام شامل و محیط است و هر نبی و رسولی ولیّ است، اما هر ولیّی، نبی و رسول نیست، همان طوری که هر نبیّی رسول نیست.

ولایت انقطاع نمی یابد. خداوند خود را به اسم نبی و رسول نامیده، اما خود را به اسم ولیّ نامیده است: «الله ولیّ الذین آمنوا...» «هو الولیّ الحمید». این اسم همواره در دنیا و آخرت در بین بندگان مظهر می طلبد و مظاهرش اولیاء الله اند که جهان هرگز از وجودشان خالی نمی ماند.

در عرفان ابن عربی و پیروانش بر این نکته که ولایت از نبوت و رسالت برتر است، تاکید شده و در اثر سوء فهم باعث شده تا از سوی مخالفانش انتقادات شدیدی بر وی وارد آید، زیرا آنان پنداشته اند که ابن عربی مطلق ولایت را در هرکسی که تحقق یابد، به نبوت و رسالت برتری می دهد، در صورتی که چنین نیست؛ و منظور وی این است که ولایت نبی و رسول را به مرتبه نبوت و رسالت آنها برتری می دهد. نبوت مرتبه خاصی است از ولایت و هر رسولی هم نبی است و هم ولیّ و مرتبه رسول برتر از مرتبه نبی و ولیّ است که جامع مراتب سه گانه است، اما مرتبه ولایت او از مرتبه نبوتش و مرتبه نبوتش از مرتبه رسالتش بالاتر است، زیرا ولایت جهت حقیقت اوست که فانی در حق است و نبوت جهت ملکیت اوست که به واسطه آن با ملائکه مناسبت می یابد و از آنها وحی می گیرد (جهانگیری، ۱۳۸۳: ۴۶۹).

با وجود همه اینها، وی مقام نبوت را چنان بالا می برد و آن را بر ولایت برتری می دهد که با وجود این که خود را خاتم اولیا می خواند، تصریح می کند که: «دخول ما به مقام نبی ممنوع است و غایت معرفت ما، آن هم از طریق ارث، نظر است به او، مانند نظر کسی که در اسفل جنت است، به کسی که در مقام اعلا علیین قرار دارد و نیز مانند اهل زمین است به ستارگان آسمان» (همان، ۴۷۰).

سید حیدر پس از تقسیم ولایت به مطلقه و مقیده و عامه و خاصه می گوید: ولایت همه انبیاء و اولیاء جزئیات ولایت مطلقه است؛ همان گونه که نبوت انبیاء نیز جزئی از

نبوت مطلقه است، مقام ولایت خاصه برای انبیاء نیز حاصل بوده، همان گونه که برای اوصیای آنها نیز بوده است و در واقع، ولایت خاصه، ظهور آن ولایت مطلق حقیقت محمدی و علی (ع) در هریک از انبیاء و اوصیاء است و درگفتار پیامبر که فرمود: «یبعث علیّ مع کلّ نبیّ سرّاً و معی جهراً». به آن اشاره شده است (آملی، ۱۳۸۱: ۵۱۱).

خاتم اولیاء، خاتم انبیاء:

یکی از واژه های کلیدی نظریه ابن عربی در ولایت واژه خاتم است. واژه خاتم در دو مورد به کار رفته است:

۱- خاتم الانبیاء یا خاتم الرسل؛ ۲- خاتم الاولیاء.

اولین ترکیب برای حضرت محمد (ص) به کار می رود و تعبیر دوم، دردیدگاه ابن عربی، شریف زاده ای عرب است که در عصر ما زندگی می کند. در یک جا از فتوحات مکیه به صراحت اعلام می کند که حضرت مهدی (ع) است که از نور خاتم الانبیاء است و از مشکات رسول خدا نور می گیرد. البته، تمامی اوصیای انبیای الهی نور خود را از خاتم اولیاء محمدیین می گیرند. ابن عربی در ارتباط با تفاوت میان خاتم اولیاء با سایر اولیاء می گوید که خاتم اولیاء دارای ولایت ذاتی است، لیکن اولیای دیگر اکتسابی است. این خود دلیل آن است که ولایت خاتم اولیاء، ولایت شمسیه و ولایت بقیه، ولایت قمریه نام گرفته است (کبیر، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

مقصود از ختم ولایت این نیست که ولایت از عام هستی یا دست کم از عالم طبیعت برجیده شود، چون چنین چیزی ممکن نیست و تا اسم ولی که از اسمای خدای متعال است، باقی است، ولایت و مظاهر آن نیز باقی است؛ تا موجودات هستند، ولایت نیز هست و تا ولایت هست، ولی نیز هست. و مقصود از خاتم اولیا کسی است که بر حسب حیطة ولایت و مقام اطلاق بر همه ولایتها و نبوتها محیط باشد و نزدیکترین خلق به حق تعالی باشد (آملی، ۱۳۶۸: ۸۰۵).

باید شخص ناظر بر اصطلاحات عرفانی فرق گذارد و اگر در کلام شیخ اکبر دید که به عیسی خاتم ولایت عامه و به مهدی موعود (ع) ولایت خاصه اطلاق شده است، گمان نبرد که ولایت مهدی تابع ولایت عیسی -علیه السلام- است؛ چه مقام و مرجع ولایت کلیه محمدیه و اولیاء محمدیین مقام «او ادنی» و مرتبه عیسی مقام «قاب قوسین» است و وجه تسمیه آن به ولایت عامه، مقابل ولایت خاصه محمدیه به اعتباری و ولایت مطلقه، به اعتبار دیگر است. گاهی نیز بر ولایت مطلقه محمدیه ولایت کلیه و عامه و بر انبیا و اولیای تابع او ولایت جزئی و خاصه و مقیده اطلاق نموده‌اند. به تعبیر سید حیدر، خاتم ولایت کسی است که پس از او هیچ ولیی به مقام او نرسد و همه اولیا و امدار جود و وجود او باشند (آملی : ۵۳۲). به بیان ابن عربی، خاتم ولایت مطلقه، کسی است که بر همه اولیا از آغاز تا انجام هستی تقدم داشته باشد و همه از آغاز تا پایان، تابع و پیرو او باشند، و خاتم ولایت مقیده کسی است که اولاً ولایت او خاص باشد و ثانیاً با ظهور او، ولایت ختم شود و هیچ ولیی به مقام و منزلت او هرگز ظاهر نگردد (ابن عربی، : ۱۸۵).

ولایت مطلقه بر حقیقت محمدی (ص) بالاصاله ثابت است و برای علی بن ابی طالب (ع) بالوراثه.

«خاتم النبوة و هو الذی ختم الله تعالی به النبوة ولا یكون الا احداً و هو نبینا - صلی الله علیه و آله و سلم - و کذا خاتم الولاية، و هو الذی یبلغ به صلاح الدنیا و الآخرة، نهایه الکمال، و یختل بموته نظام العالم، و هو المهدی الموعود فی آخر الزمان» (آشتیانی، ۱۳۷۸ : ۱۲۳)

جایگاه ولایت در عرفان:

عارف، ولایت را تجلی اسم «ولی» می‌داند، که آن را مبدأ و مختمی است. ولایت در عرف او منشأ توحید و جودی دارد. عارف برای «ولی» در روی زمین به مظهری قائل است و معتقد است که این اسم اعظم حضرت حق دارای تجلی ای است.

سید حیدر و ابن عربی در این امر اتفاق نظر دارند که « ولیّ » مشتق از نامهای مبارک حضرت حق است و آنچه مسلم است، ولایت ابتدای دایره وجودی است که به وسیله مظهرخود این دایره کامل می شود که در ابتدا نام ولایت بر پیشانی بلند و درخشان حضرت ختمی مرتبت رسول خدا (ص) مهر خورده است.

ابن عربی می فرماید: پس قطب ازلی و ابدی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، همان حقیقت محمدی (ص) است؛ چنانکه خود حضرت فرمود: « کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین » (قیصری: ۱۲۳). و در جایی دیگر می فرماید: بدان انبیاء مظاهر امّتهات اسمای حق اند، و این مظاهر داخل در اسم اعظم جامع است که مظهر آن، حقیقت محمدی (ص) است، و مایراه احد من الانبیاء و الرسل الا من مشکاة الولیّ الخاتم... (همان: ۲۴۲).

و سید حیدر در این باره می فرماید: « ولایت مطلقه ثابته، تنها حقیقت محمدی (ص) را شایسته و بایسته است، و اصالتاً این لباس برازنده قامت اوست... و این ولایت باطن حضرت نبوت و باطن نبوت ایشان است (آملی: ۳۸۴).

پس با وجود این، دیدگاه هردو عارف بزرگ نسبت به مبدأ و منشأ بروز و ظهور ولایت یکسان است و هیچ تفاوتی در سخنان آنان به چشم نمی خورد. همین طور در مصداق اولین مظهري که اسم اعظم « ولیّ » در او متجلی و بارز گشته، اختلافی بین آن دو وجود ندارد.

سید حیدر آملی در زمینه مرتبه و باطن ولایت، مطالبی را بیان می کند که همان سخنان شیخ است و مطلب افزونی ندارد، جز تغییر تعبیر که در قالب بحث مطلق و مقید بودن ولایت به این امر اشاره کرده است: « بدان که هر رسول نبی باشد و هر نبی رسول نباشد و هر نبی ولیّ باشد و هر ولیّ نبی نباشد، و نیز هیچ پیامبری نیست که ولایتش اقدم بر نبوتش نباشد، همان طوری که هیچ رسولی نباشد که نبوتش اقدم بر رسالتش نباشد، پس ولایت باطن نبوت است و نبوت باطن رسالت، و هر یک از آن دو

اشرف و اعظم از دیگری است، وشکی نیست که باطن اشیاء اعظم از ظاهر اشیاء است، زیرا که ظاهر محتاج باطن باشد... پس هر مرتبه از مراتب ذکر شده، اعظم از دیگری است و مقصودم این است که مرتبه ولایت اعظم از مرتبه نبوت است، و مرتبه نبوت بزرگتر از رسالت است؛ برخلاف ولی و نبی و رسول. و مثال این مراتب، مثال مراتب بادام کامل است که برای بادام، ظاهر، باطن و باطن باطن است؛ یعنی به درستی که برای بادام پوست و مغز و روغن است. پس مرتبه اول که پوست است، مانند رسالت است و دوم که مغز است، مانند نبوت است و سوم که روغن است، مانند ولایت است (آملی: ۵۱۵).

آن گاه می گوید: در این جا نکتهٔ دقیقی است که ذکر آن لازم است و آن این که، ولایت، اگر چه در حقیقت، بزرگتر از نبوت است و نبوت، بزرگتر از رسالت است، لکن ولی، بزرگتر از نبی نیست و نبی، بزرگتر از رسول نیست، چون نبی را دو مرتبه و رتبه است: یکی ولایت و دیگری بالاتر از آن نبوت است و رسول همچنین دو رتبه و دو مقام است، البته، بعد از ولایت و آن رسالت و نبوت است و هیچ ترجیحی بین آنها نیست. پس مراد از این که ولایت اعظم از نبوت است، این است که مقام ولایت در شخص معین اعظم از مقام نبوت در همان شخص باشد (همان: ۵۱۶).

همچنین ابن عربی در این زمینه می گوید: «اگر زمانی از یک کسی از اهل الله شنیدی که می گوید یا نقل می کند که ولایت اعلی از نبوت است، این گوینده به غیر آن که ما گفتیم، اشاره نکرده است، یا می گوید که ولی فوق نبی و رسول باشد، منظور او این است که این مطلب در یک شخص باشد، و آن این که رسول، از جهت این که ولی باشد، اتم است از آن حیث که او نبی و رسول است، نه این که ولی تابع او اعلی از او باشد، برای اینکه تابع هرگز متبوع را در آنچه که تابع اوست، درک نمی کند، زیرا اگر تابع، متبوع را درک کند، تابع نمی باشد (آملی، ۱۳۷۵: ۱۸۵).

بیان ابن عربی در باب ختم ولایت

۱- ختم ولایت مقیده:

ابن عربی خود را مدعی ختم ولایت می‌داند (ابن عربی: ۲۴۴) و رویایی را بیان می‌کند و چنین تعبیر می‌کند که به مقام ختم ولایت خواهد رسید:

« و لقد رايت رؤيا لنفسی فی هذا النوع...فكنت بمكة سنة تسع و تسعين و خمسمائة أرى فيما يرى النائم الكعبة مبينة بلبن فضه و ذهب لبنة فضة و لبنة ذهب و قد كملت بالبناء و ما بقى فيها شئ و انا أنظر اليها و الى حسنهما فالتفت الى الوجه الذى بين الركن اليمانى و الشامى هو الى الركن شامى اقرب. فوجدت موضع لبنتين لبنة فضة و لبنة ذهب ينقص من الحائط فى الصفین فى الصفّ الاعلى ينقص لبنة ذهب و فى الصفّ الذى يليه ينقص لبنة فضة فرأيت نفسى قد انطعت فى موضع تلك اللبتين و كنت انا عين تينك اللبتين و كمل الحائط و لم يبق فى الكعبة شئ ينقص و أنا واقف أنظر و اعلم واقف و اعلم انى عين تينك اللبتين لاشك فى ذلك و انهما عين ذاتى و استيقظت فشكرت الله تعالى و قلت متأولا انى فى الاتباع فى صنفى كرسول الله صلى الله عليه و سلم فى الانبياء عليهم السلام- و عسى أن أكون ممن ختم الله الولاية به. » (همان: ۳۱۸)

در سال ۵۹۹ در مکه بودم و در خواب دیدم که خانه کعبه با خشت های طلا و نقره بنا گردیده؛ به گونه ای که خشتی از طلا و خشتی از نقره و بنای کعبه کامل گردیده و چیزی در آن باقی نمانده بود و من به بنا و زیبایی آن می‌نگریستم. پس به جانبی که میان رکن یمانی و رکن شامی در آن قسمت که نزدیکتر به رکن شامی است، نگریستم و جای دو خشت، یکی خشت طلا و یکی خشت نقره را در دو ردیف از دیوار خالی دیدم که در ردیف بالا یک خشت طلا ناقص است و در ردیف پایین تر یک خشت نقره ناقص است. پس از آن خود را دیدم که در جای آن دو خشت قرار گرفته‌ام و عین آن دو خشت گردیده‌ام و دیوار کامل شده و در بنای کعبه هیچ نقصی باقی نمانده است و من ایستاده بودم و نگاه می‌کردم و می‌دانستم که ایستاده‌ام و نیز می‌دانستم که من عین

آن دو خشت هستم و در این هیچ شکی نداشتم و آن دو خشت عین ذات من بودند. پس بیدار شدم و خدای تعالی را شکر گفتم و این رویا را پیش خود تاویل کردم که من در میان صنف خود، مانند رسول الله (ص) باشم در میان انبیاء و شاید این بشارتی باشد به ختم ولایت من. در این حال، آن حدیث نبوی را به یاد آوردم که رسول خدا در آن، نبوت را به دیوار و انبیا را به خشتهایی همانند کرده که دیوار از آنها ساخته شده و خود را آخرین خشتی دانسته که دیوار نبوت به واسطه آن به طور کامل پایان پذیرفته است و دیگر بعد از وی نه رسولی خواهد بود و نه نبیی. رؤیای مذکور را در مکه برای کسی که علم تعبیر رؤیا می دانست، نقل کردم، ولی از بیننده آن نام نبردم، او هم رؤیای مرا چنان تعبیر کرد که به خاطر من خطور کرده بود.

- و باز در فتوحات می گوید:

« واما خاتم ولایت محمدیه مردی از عرب است که دارای پاکترین خاندانهاست و دستی گشاده دارد. او در زمان حال موجود است و من در سال ۵۹۵ او را شناختم و علامتی در او دیدم که خداوند از چشم بندگانش پنهان کرده است، و این امر در شهر فاس بر من کشف گردید و خاتم ولایت را که همان خاتم ولایت مطلقه است و بسیاری از مردم از آن بی خبرند، مشاهده کردم و خداوند او را به واسطه حقیقتی که در سر و باطن او تحقق یافته، مبتلا به اهل انکار کرده است. و همان گونه که حق تعالی نبوت تشریح را به محمد مصطفی (ص) ختم فرموده، ولایت محمدیه را هم که از طریق وراثت محمدی حاصل می شود، به او ختم فرموده است» (همان: ۴۹).

- باز در همان کتاب می نویسد: « برای ولایت محمدی که مخصوص به این شرع است، ختم خاصی است که در رتبه دون عیسی (ع) است که عیسی علاوه بر مقام ولایت مقام رسالت نیز دارد. این خاتم در زمان ما متولد شده و من وی را دیدم و بنا وی اجتماع کردم. علامت ختمیت را نیز در وی مشاهده نمودم. هیچ ویلی بعد از وی نمی آید، مگر این که راجع به اوست. همان طور که پس از محمد (ص) هر نبیی که آید، راجع به او باشد، مانند عیسی هنگامی که فرود آید» (همان: ۱۸۵).

- و در قسمتی دیگر می گوید: «حق تعالی را خلیفه ای است که خروج می کند، در حالی که زمین از ظلم و جور لبریز شده و او آن را لبریز از قسط و عدل می نماید، و اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد فرمود تا این خلیفه که از عترت رسول الله است، ظاهر گردد و او از فرزندان فاطمه (س) است و اسم او اسم رسول الله است و جد او حسن (حسین) بن علی بن ابی طالب (ع) است و مابین رکن و مقام بیعت می کند. روح را در اسلام می دمدم. به وسیله او، اسلام بعد از ذلتش عزت یابد و بعد از مرگش زنده می شود. جزیه را از بین می برد و با شمشیر به سوی خدا دعوت می کند. پس هر که سرپیچی کند، کشته می شود و هر که نزاع کند، شکست می خورد. از دین آنچه را که حقیقتاً دین است و آنچه رسول خدا (ص) بر آن حکم کرده، آشکار می کند. مذاهب گوناگون را از زمین بر می چیند و جز دین خالص باقی نمی ماند (همان: ۳۲۷).

- و در ادامه، اشعاری در ثنای حضرت مهدی (ع) سروده و او را خاتم الاولیاء خوانده است:

و عین الامام العالمین فقیهد	الان ختم الاولیاء شهید
هو الصّارم الهندی حین یبید	هو السید المهدی من آل احمد
هو الوابل الوسمی حین یجود	هو الشمس یجلو کل غم وظلمة

(همان: ۳۲۸)

همانا که خاتم اولیاء شاهد و ناظر است، لیکن شخص حضرتش امام عالمیان، اکنون پنهان و نایاب است.

او سرور ما مهدی (عج) است که از خاندان رسول خدا، احمد است که وقتی آشکار شود، مانند شمشیر هندی تیز و آبدار است. او چون خورشید، هر اندوه و ظلمتی را بر طرف می کند و در هنگام عطا و بخشش مانند باران تند و شدید است.

همچنین در رساله **شق الجیب** که تصریح وی درباره امام زمان است، می نویسد:

خواستم آنچه را که گاهی آشکار می‌کنم و گاهی پنهان، در این کتابی قرار دهم که مرتبه نخست آن، این است که این نسخه انسانیت مقام انبیاء است و مرتبت دوم آن، مقام مهدی منسوب به دخت نبی است؛ همان مقام خاکی، خاتم اولیا کجا و طایفه اصفیا کجا! زیرا نیاز به شناختن این دو مقام از سوی انسان ضروری تر از مشابهت عالم کون و مکان است (ابن عربی، ۱۳۷۹: ۱۶۲).

ختم ولایت مطلقه از دیدگاه ابن عربی

اکثر عبارات ابن عربی صراحت در این دارد که عیسی (ع) دارای مقام ولایت مطلق است، از جمله:

۱- در کتاب **فتوحات مکیه** می‌نویسد: « چاره ای نیست از نزول عیسی (ع) و حکم او در میان ما به شریعت محمد. خداوند شریعت محمد را بدو وحی می‌کند و او به تحلیل و تحریم چیزی حکم نمی‌کند، مگر آن طور که محمد (ص) اگر حاضر بود، حکم می‌کرد. با نزول او اجتهاد مجتهدین مرتفع می‌گردد. پس اویه شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده، حکم نمی‌کند، بلکه چنانکه گفته شد، به شریعت محمد حکم می‌کند که احياناً اطلاع وی به آن، به واسطه اطلاع به روح محمد است که از طریق کشف، شرع وی را اخذ می‌نماید. پس عیسی (ع) از این وجه صاحب و تابع محمد، خاتم اولیاست و این از شرف نبی ماست که ختم اولیا در امت وی با نبی رسول مکرمی چون حضرت عیسی (ع) است. او افضل این امت محمدی است و ترمذی حکیم در کتاب «**ختم الاولیا**» بدین نکته تنبیه کرده و به فضیلت وی بر ابوبکر صدیق و غیر او شهادت داده است، اگرچه او در این امت محمدی ولی است، ولی در نفس الامر نبی و رسول است و لذا در روز قیامت وی را دو حشر است: حشری در زمره انبیاء و رسل که با لوای نبوت و رسالت محشور می‌شود و اصحابش تابع اویند و او را مانند سایر رسل متبوع است، و حشری هم با ما و در میان جماعت اولیای این امت دارد که تحت لوای محمد محشور می‌گردد و تابع وی است و او مقدم است بر جمیع اولیا از

عهد آدم تا آخرین ولّی که در عالم وجود می یابد. خداوند برای وی میان نبوت و ولایت جمع فرموده است و در روز قیامت از رسل، کسی نیست که تابع وی رسول باشد، مگر محمد (ص) که در این روز در جمع اتباع او عیسی و الیاس (ع) محشور می گردد (ابن عربی: ۱۸۴).

۲- باز در همان کتاب تصریح کرده است که ختم ولایت علی الاطلاق عیسی (ع) است (همان: ۴۹).

وباز در جایی درباره روح محمدی سخن می گوید و می نویسد: این روح محمدی را در عالم مظاهری است که مظهر اکملش در قطب زمان، در افراد، در ختم ولایت محمدی، و ختم ولایت عامه است که او عیسی (ع) است (همان: ۱۵۱).

و در مقام حضرت عیسی (ع) چنین می سراید:

الا ان ختم الاولیاء رسول
هو الروح و ابن الروح و الامّ مریم
ولیس له فی العالمین عدیل
و هذا مقام ما الیه سبیل
(همان: ۱۹۵)

۳- ابن عربی در جایی دیگر گفته است: همان طوری که برای دنیا ابتدا و انتهایی است، خداوند متعال هم خواسته است که آنچه در دنیا هست، مانند دنیا ابتدا و انتهایی داشته باشد و تنزیل شرایع هم یکی از آنهاست و خداوند شریعت را با شرع محمد (ص) خاتمه داد. ولایت هم یکی از آنهاست که آغازش با ولایت حضرت آدم (ع) و پایانش با حضرت عیسی (ع) است. ختم شبیه ابتدا است، همچنانکه در قرآن آمده که عیسی (ع) مانند آدم است. پس ابتدای امر با یک نبی مطلق آغاز شد و همچنان که در خاتمه نیز به پیامبری مطلق ختم گردید (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۱: ۲۰۲).

۴- ابن عربی در فصل پانزدهم از فتوحات می گوید: پس در دنیا کسی نازل شد که مقام اختصاصی او (مقام تشریح) استحقاق دارد که برای ولایت خاص او، خاتمی باشد که اسمش، مشابه اسم او (پیامبر ص) باشد و اخلاق او را دارد و آن، مهدی نامیده

شده و معروف به منتظر است. پس به درستی که مهدی از نسل و فرزند حسی و عترت پیامبر است، خاتم از فرزندان حسی پیامبر نیست و لکن اواز نسل رگ و ریشه و اخلاق پیامبر است (آملی: ۵۷۳).

قیصری در شرح سخن ابن عربی می گوید: و سزاوار نیست توهم شود که مراد او از خاتم اولیا مهدی است، زیرا شیخ ابن عربی تصریح کرده است که او (خاتم ولایت) عیسی است و از عجم ظاهر می شود و حال آنکه مهدی از فرزندان پیامبر است و از عرب ظاهر می شود (همان: ۵۷۴).

۵- در **نص النصوص** می گوید: برای ولایت محمدیه ای که مخصوص به شریعت نبی اکرم (ص) است، خاتم خاصی است که از لحاظ رتبه پایین تر از حضرت عیسی (ع) است، زیرا آن حضرت رسول بوده است و این خاتم خاص در زمان ما تولد یافته است و من اورا دیده ام و با او گفتگو کرده ام و علامت خاتمیتی را که در او هست دیدم و پس از او هیچ ولی نیست، مگر آنکه تابع او و نیازمند مراجعه به اوست (آملی: ۱۶۳).

داود قیصری در پایان شرح فص شیخی می گوید که شیخ در فصل سیزدهم **فتوحات مکیه** در پاسخ به سؤالهای امام محمد بن علی ترمذی گفته است: « خاتم بر دو گونه است: نخست خاتمی که خداوند ولایت (عامه) را به او ختم می کند و دیگری خاتمی است که ولایت محمدیه را به او ختم می کند و اما خاتم ولایت مطلقه حضرت عیسی (ع) است و او کسی است که در حین دارا بودن مقام نبوت مطلقه، در زمان این امت نیز ولی است.

پس ابتدای این امر با یک نبی آغاز گردیده و آن حضرت آدم (ع) است و انتهای آن هم یک نبی است که عیسی (ع) است و دارای نبوت خاصه است. بنابراین، برای عیسی (ع) دو حشر است: یک حشر با ما و حشر دیگر با انبیا و رسولان. اما مقام ختم ولایت محمدیه برای مردی از عرب است که دارای اصلی کریم و دستی بخشنده است و

اکنون در زمان ما موجود است و من او را در سال ۵۹۵ شناختم و... اما پس از ظهور خاتم ولایت محمدی دیگر هیچ ولیّی نخواهد آمد، مگر آنکه بر قلب محمد (ص) است (همان: ۱۶۳).

دیدگاه سید حیدر آملی در زمینه ولایت مطلقه و ردّ نظرات ابن عربی

سید حیدر آملی نظر شیخ را مبنی بر خاتمیت ولایت مطلقه بر ای عیسی (ع) با دلایل عقلی و نقلی و کشفی رد می کند و نظر او را خلاف نظر و دیدگاه اکثر بزرگان اهل معرفت می داند و بیان می دارد که دقت در استدلال شیخ درستی گفته سید مرا تأیید می کند؛ زیرا حکم کردن حضرت عیسی (ع) به شریعت خاتم پس از نزول - که یکی از دلایل شیخ است - هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد، چون اگر حضرت عیسی (ع) پس از نزول تابع شریعت خاتم نباشد و به آن حکم نکند، دیگر آن شریعت خاتم نخواهد بود. و اثبات این که حضرت عیسی (ع) برترین فرد امت حضرت خاتم (ع) است، نیاز به دلیل دارد که چنین دلیلی نه در گفته های شیخ وجود دارد و نه در جای دیگر، ولی برتری امیر مؤمنان (ع) در گفته های اهل معرفت و آیات قرآنی و احادیث به وفور موجود است. تنها دلیل شیخ بر برتری و ختم ولایت حضرت عیسی (ع) فضیلت نبوت اوست که سید بیان می دارد که ولایت باطن و حقیقت حق است و اطلاع بر حقایق معارف الهی از طریق علم و بیان، نبوت است و از طریق کشف و عیان و ذوق و وجدان رسالت، ولی ولایت دست یابی به معرفت ذات و اسماء و صفات از طریق هویت و ذات است.

و به گفته سید حیدر، حضرت مهدی (ع) قطره ای از دریای بیکران وجود امیر مؤمنان (ع) است، پس حضرت عیسی (ع) قابل مقایسه با آن حضرت نیست. از این رو، نه تنها وی خاتم ولایت مطلقه نیست، بلکه خاتم ولایت مقیده هم نیست (همان: ۱۷۶).

شیخ جندی در این زمینه با سید هم عقیده است. او خاتم ولایت مطلقه را آدم الاولیاء

نامیده و گفته است منظور از آدم الاولیاء، علی بن ابی طالب (ع) است و عیسی (ع) را خاتم ولایت عامه قرار داده است که در حقیقت خاتم ولایت برای نبوت عامه (یعنی نبوت انبیای مقید) است و حضرت شیث را نخستین مظهر این ولایت و عیسی را خاتم آن می‌داند. اما شیخ اکبر عیسی را خاتم ولایت مطلقه پنداشته است و حقیقت او را با حقیقت پیامبر خاتم یکی انگاشته و او را حسنه ای از حسنات وی شمرده است، در حالی که عیسی چنین منزلتی را ندارد و ختم ولایت از آن علی (ع) و به طور تقیید متعلق به اولاد معصوم اوست (همان: ۱۸۲).

در صورتی که وقتی شیخ اکبر می‌فرماید: «خاتم اولیا حسنه ای از حسنات سید رسل است» و «حسنات سید رسل» با تفسیری که از «حسنات» می‌کند، ائمه معصومین هستند؛ خصوصاً امیر المؤمنین (همان: ۱۷۹).

همچنین وی می‌گوید: «خاتم ولایت مطلقه، همان چیزی را فرموده که خاتم نبوت مطلقه فرموده است»، و آن قول «كنت ولياً و آدم بين الماء والطين» است (همان: ۱۸۰).

در قرآن آیات فراوانی درباره شأن و منزلت حضرت علی (ع) یافت می‌شود و نیز احادیثی از پیامبر اکرم (ص) درباره مقام و شأن حضرت علی (ع) وارد شده است، و از نظر کشف هم این محال به نظر می‌رسد، زیرا ابن عربی خاتمیت ولایت حضرت عیسی (ع) را در **فصوص الحکم** بیان کرده است، در صورتی که بعید به نظر می‌رسد که فصوص را که پیامبر به قلب ابن عربی الهام کرده است (بنا به ادعای خودش) در آن از ولایت عیسی (ع) سخن گوید و از حضرت علی (ع) سخنی به میان نیاورد!

از لحاظ نقلی هیچ سخن و نقلی از خدا و رسول در این باره در دست نیست که دلالت بر معنی ولایت حضرت عیسی (ع) داشته باشد، بلکه از نبی اکرم نقل گردیده که عیسی پس از نزول از آسمان تابع حضرت مهدی (ع) خواهد بود و آن حضرت بنا بر شریعت جد بزرگوارش حکم خواهد فرمود. تابع از آن جهت که تابع است، بزرگتر از متبوع نخواهد بود و این چیزی است که ابن عربی در «فصّ شیثی» بدان تصریح

کرده است.

حکمت نزول عیسی (ع) به هنگام ظهور حضرت مهدی (ع) آن است که کمال ولایت عیسی (ع) منوط به حضور در پیشگاه مهدی (ع) و کسب فیض و فایده از آن حضرت است؛ همچنانکه کمال نبوت حضرت عیسی (ع) موقوف بر ظهور او به شرع جدّ حضرت مهدی (ع)، حضرت ختمی مرتبت است. اگر چنین نباشد، در آن صورت فعل حضرت حق؛ یعنی فرو فرستادن عیسی در آخر الزمان عبث خواهد بود، زیرا حضرت مهدی هرگز در هیچ چیز نیازمند حضرت عیسی (ع) نیست، چرا که او از جمیع جهات کامل و مکمل است. پس امر جز این نمی تواند باشد که حضرت عیسی (ع) در ولایت خود یا چیزهای دیگری که مخصوص اوست، نیازمند حضرت مهدی (ع) است و اکمل متبوع اولی تر است به خاتمیت از محتاج تابع و مستکمل به غیر. حقیقت امر نسبت به مهدی چنین است تا چه رسد به علی (ع) که از جهات گوناگون افضل از مهدی است و مهدی (ع) قطره ای از دریای علی است. پس عیسی کجا و این مقام کجا (همان: ۱۶۵).

آیه قرآن: «أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (همان: ۵۵) به اتفاق اکثر مفسران، در شأن حضرت ولایت مآب نازل گردیده؛ هرچه ولایت خدا بر بندگان تفسیر شود، ولایت نبی اکرم (ص) بر امت و ولایت حضرت علی (ع) نیز باید تفسیر شود. همان طور که نبی اکرم (ص) خاتم انبیاست، ضروری است که ولی تابع او نیز خاتم الاولیا باشد.

دلیل بر آن از نقل، قبل از عقل و کشف قول پیامبر (ص) که فرمود: «خلق الله تعالی روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق الخلق بألف ألف عام» (آملی، ۱۳۸۵: ۲۷۷).

نور و روح پیامبر اکرم (ص) موصوف به ظاهر و باطن است: باطن آن ولایت مطلقه و ظاهر آن نبوت مطلقه است و ظاهر اختصاص به خود حضرت دارد و باطن مختص

صاحب ولایت است که نزدیکترین کسان به اوست و او علی بن ابی طالب است. از همه اینها معلوم می شود که نسبت علی (ع) به پیامبر (ص) از لحاظ صورت و معنی بسی بزرگتر از نسبت عیسی (ع) به آن حضرت است و امیر مؤمنان علی (ع) به لحاظ نسبت صوری و معنوی اولی تراست به خاتمیت تا عیسی (ع).

شیخ اعظم، ابن فارض مصری در قصیده تائیه خود فرموده:

ولا تقربوا مال الیتیم اشارة
لکف ید صدت له او تصدت
وماقال شیئاً منه غیرى سوى فتى
علی قدمی فی القبض و البسط مافتی

که منظور از «یتیم»، پیامبر اسلام است، همان طور که حق تعالی محمد (ص) را یتیم نامیده، از آن رو که فرموده: «ألم یجدک یتیمًا فآوی».

و در بیت دوم «فتی» مرادش از فتی و جوانمرد کسی جز علی (ع) نبوده است، زیرا که در خبر آمده جبرئیل (ع) بر رسول اکرم (ص) نازل گردید و این حدیث را از حضرت حق فرود آورد که: «لافتی ألاً علی و لا سیف ألاً ذوالفقار». (آملی: ۲۷۷)

بزرگترین دلیل بر صحت خاتمیت حضرت علی (ع) سخن ابن عربی است که در **فصوص الحکم** گفته است: «خاتم ولایت مطلقه، حسنه ای از حسنات سید رسولان و وارثی از وارثان حقیقی او و شاهد اصلی وی است و معارف حقه را مستقیماً از او اخذ کرده است (همان: ۱۷۲).

اگر ادعای ابن عربی از روی عقل باشد، در آن صورت باید گفت که عقل صحیح حکم می کند که اثبات این معنی، یعنی خاتمیت ولایت مطلقه برای علی بن ابی طالب (ع) اولی از عیسی است، چرا که شیخ اکبر خود حکم کرده است که خاتم ولایت مطلقه کسی است که از حیث معنی وارث نبی مطلق است و حسنه ای از حسنات اوست. «نخستین چیزی که حق تعالی خلق کرد، روح نبی مطلق است که همان حضرت ختمی مرتبت (ص) است و سپس روح ولی مطلق که علی بن ابی طالب است که بعد از این دو، ارواح سایر انبیا و رسولان» که عیسی از جمله انبیا است و با وجود چنین قرب معنوی ازلی حقیقی که علی (ع) نسبت به نبی اکرم دارد، معلوم می شود که از

عیسی (ع) و دیگران به خاتمیت اولی و ارحج است و اینجاست که شیخ در فصّ شیشی گفته است: سخنی که خاتم انبیا می گوید عیناً همان سخنی است که خاتم اولیا می گوید. رسول اکرم فرمود: « کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين » و علی (ع) فرمودند: « کنت ولیاً و آدم بین الماء والطين » (همان: ۱۶۶).

اما کشف صحیح شهادت می دهد که خاتمیت ولایت مطلقه برای علی بن ابی طالب (ع) اولی و سزاوارتر از عیسی (ع) است؛ هر چند که عیسی خاتم ولایت عامه در انبیای جنس خود از انبیا و رسولان است. برای ابن عربی به حکم کشف چنین معلوم گردیده که این مقام برای عیسی (ع) سزاوارتر از علی (ع) است و اما کشف مشایخ دیگر حاکی از آن است که ختم ولایت محمدیه برای علی (ع) اولی و سزاوارتر از عیسی (ع) است.

کشف ابن عربی برای خود او حجت است، نه برای غیر او، زیرا دیگر کشفها مقرون به نقل و عقل است، اما کشف او این گونه نیست و وقتی دو کشف با هم تعارض یا تقابل پیدا می کنند، ناگزیر باید یکی از آن دو صحیح و دیگری خطا باشد، و کشفی صحیح است که صحت آن با نقل و عقل اثبات شود، خصوصاً وقتی که انبیا و اولیا و مشایخ و علما جانب چنین کشفی را گرفته باشند.

نتیجه گیری:

ابن عربی و سید حیدر، دو چهره برجسته عرفان اسلامی هستند که در امهات مسائل عرفانی اتفاق نظر دارند، اما از جمله موارد اختلافی میان آن دو موضوع ختم ولایت است. با اینکه هر دو شخصیت، ولایت را از ارکان مهم دین و عرفان اسلامی می دانند و معتقدند زیربنای مقامات عرفانی، حتی مقام نبوت و رسالت، ولایت است، اما در مورد اینکه خاتم اقسام مختلف ولایت چه کسانی هستند، اتفاق نظر ندارند. بدیهی است چون هر دو ولی را از اسماء الهی دانسته اند که همواره مظهر می طلبد و مظاهرش اولیاء الله هستند و معتقدند جهان هرگز از وجود ولی خالی نمی ماند، در اینجا این

سؤال مطرح می شود که اگر ولایت و ولیّ پایان ندارد، پس موضوع ختم ولایت چیست که موجب اختلاف شده است؟ در پاسخ باید گفت دو عامل عمده موجب این تفاوت دیدگاه می گردد:

۱- هنگامی که ختم ولایت به معنای ختم زمانی ملحوظ نگردد، بلکه منظور مرتبه اشد و اکمل قرب باشد؛ به این معنا که وقتی می گوئیم حضرت ولی عصر (عج) خاتم الاولیاء است؛ یعنی بالاترین درجه ولایت را داراست؛ ممکن است اشخاص دیگری بگویند این نظر را قبول نداریم، بلکه بالاترین درجه ولایت مخصوص حضرت ختمی مرتبت (ص) است.

۲- هنگامی که برای ولایت اقسام مختلفی قایل شویم و بگوئیم ولایت به مطلقه و مقیده و عامه و خاصه و... تقسیم می شود و هر یک را پایانی است که در یک شخص به عنوان خاتم آن قسم از ولایت متجلی می گردد.

از مباحث مربوط به اختلاف نظر این دو شخصیت، نتیجه می گیریم که هر دو عامل فوق در این اختلاف نقش داشته اند، زیرا اولاً هر کدام اقسام مختلفی برای ولایت نقل کرده اند؛ ثانیاً در برخی موارد منظور آنان ختم زمانی و در برخی موارد ختم به معنای دوم بوده است.

چنانچه هر دو شخصیت ولایت را با یک تقسیم بندی مشابه و ختم را به یک معنا به کار می بردند، اختلاف نظر به وجود نمی آمد.

سخن را با جملات استاد عزیزم، سید جلال الدین آشتیانی به پایان می برم: مریدان ابن عربی بعد از او که آراء او را شرح کرده اند، درباره وی سخنها گفته اند و از قرار معلوم، نسخ فتوحات در اختیار آنها نبوده است و آن مرد بزرگ خود مشخص ساخت که عیسی خاتم ولایت مطلقه و طبعاً خود او نیز دارای این مقام نمی باشد، لهذا بعضی از متأخران گفتند: «عیسی (ع) صاحب ولایت کبری و علی (ع) دارای ولایت صغری و مهدی (ع) خاتم ولایت مقیده محمدیه است و برخی گفتند: عیسی خاتم ولایت مطلقه است و دارای ولایت اکبر است و علی (ع) دارای ولایت کبری و مهدی (ع) موسوم به

محمد خاتم صغری. وابن عربی که فقط صاحب ولایت معنوی و متصرف در باطن است و جامع بین صورت و معنا نمی باشد، خاتم ولایت اصغر است. باید توجه داشت که ولایت او ولایت امیه محمدیه است و در امت محمد (ص) نه در عترت، ممکن است ولیی به این وصف موجود باشد (آشتیانی: ۱۱۷).

منابع:

قرآن کریم.

- ۱- آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۷۸). سایه نور، گزیده مقالات کنگره بزرگداشت آقا محمد رضا قمشه ای، مقاله سید جلال الدین آشتیانی، اصفهان: [بی نا].
- ۲- آملی، سید حیدر. (۱۳۸۱). جلوه دلدار ترجمه جامع الاسرار و منبع الانوار، مترجم سید یوسف ابراهیمیان، تهران: رسانش.
- ۳- _____ (۱۳۶۸). جامع الاسرار و منبع الانوار، به انضمام رساله نقد النقود فی معرفة الوجود، تصحیح و مقدمه هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، ترجمه جواد طباطبائی، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه، گنجینه نوشته های ایرانی.
- ۴- _____ جامع الاسرار و منبع الانوار، قم: مؤسسه فرهنگی نشر نور علی نور.
- ۵- _____ (۱۳۷۵). نص النصوص در شرح فصوص الحکم محیی الدین ابن عربی، ترجمه محمد رضا جوزی، تهران: روزنه.
- ۶- _____ (۱۳۸۵). تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، محسن موسوی تبریزی، قم: مؤسسه فرهنگی نشر نور علی نور.
- ۷- ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، ج ۲، بیروت: دار صادر. مطالعات فرهنگی
- ۸- _____ (۱۳۷۹). حجاب هستی (چهار رساله الهی) ترجمه و شرح گل بابا سعیدی، تهران: شفیعی.

- ۹- جهانگیری، محسن. (۱۳۸۳). *محبی الدین؛ چهره برجسته عرفان اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۶). *لغت نامه*، تهران: موسسه لغتنامه دهخدا.
- ۱۱- الراغب الاصفهانی. (۱۳۹۲ ق). *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق ندیم مرعشلی، [بی جا]، المكتبة المرتضویه.
- ۱۲- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۸۱). *طریق عشق ترجمه رساله الولاية*، ترجمه صادق حسن زاده با مقدمه حسن زاده آملی، قم: بخشایش.
- ۱۳- قمشه ای، آقا محمد رضا. (۱۳۷۸). *رساله خلافت کبری*، ترجمه علی زمانی قمشه ای، اصفهان: کانون پژوهش.
- ۱۴- قیصری، محمود. (بی تا). *شرح فصوص الحکم*، قم: انتشارات بیدار.
- ۱۵- کبیر، یحیی. (۱۳۸۵). *عارفان الهی و عرفان برتر*، قم: مطبوعات دینی.
- ۱۶- منصور لاریجانی، اسماعیل. (۱۳۸۱). *مسافری غریب؛ شرح احوال و آثار سید حیدر آملی*، تهران: نشر بین الملل وابسته به امیر کبیر.
- ۱۷- یشربی، یحیی. (۱۳۸۴). *عرفان نظری*، قم: بوستان کتاب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی